



روح القوانين

منتسكيو



روح القوانين

منتسکیو



توانا
TAVAANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



آموزشکده آنلاین
توانا
TAVAANA
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

بخشی از کتاب روح القوانين
(The Spirit of the Laws)

منتسکیو (Montesquieu)

نقاشی روی جلد: La nuit de Walpurgis اثر پل کله

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده آنلاین برای جامعه مدنی ایران)

© E-Collaborative for Civic Education 2015

e-collaborative for civic education

ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند. ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که پیشتر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیر گرای و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است. ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memaradehgi

Akbar Attari

فهرست

۹

روح القوانين

روح القوانین^۱

در هر دولت سه گونه قدرت وجود دارد: قوه مقننه، قوه مجریه در موضوعات وابسته به قانون ملل و قوه مجریه در زمینه مسائل وابسته به حقوق مدنی. براساس قدرت اول، والی یا حاکم قوانین موقت یا دائمی را وضع کرده و

۱. بارون دو منتسکیو (Baron de Montesquieu زاده ۱۶۸۹، بور دو-در گذشته ۱۷۵۶، پاریس) یکی از متفکران سیاسی فرانسه در عصر روشنگری است. پس فارغ التحصیل شدن در حقوق، سال ۱۷۰۸ به دادستانی پرداخت و بعداً به وکالت روی آورد. در سال ۱۷۱۳ به رایزنی حقوقی مجلس برگزیده شد. با نام مستعار کتابی زیر عنوان نامه‌های ایرانی منتشر ساخت و چون مورد توجه واقع گشت به عضویت فرهنگستان فرانسه برگزیده شد (سال ۱۷۲۷). رفته رفته دست از مشاغل قضایی کناره‌گیری کرد و ۱۷۳۱ به تدوین اثر مهم خویش، روح القوانین پرداخت. این کتاب با اقبال عمومی روبرو شد و بعدها نیز از مضامین آن در اداره کشورها و دولت‌ها بهره‌بسیاری گرفته شد. منتسکیو بر این باور بود که انقلاب و شورش و خونریزی کاری از پیش نمی‌برد و آنچه یک جامعه نیاز دارد قانون است. میانه‌روی در سیاست از ویژگی‌های برجسته منتسکیو بود و چون روحانیان «روح القوانین» او را بی‌ارزش دانستند نوشتاری بر دفاع از کتاب خویش نوشت. مفهوم جدایی قوای قضائیه، مقننه و مجریه، یکی از مفاهیم پایه‌ای قوانین اساسی همه حکومت‌های پارلمانی اروپا و جهان، نخستین بار در این کتاب تدوین و تنظیم شد. روح القوانین نه فقط بر جمهوری فرانسه که بر همه جنبش‌های دموکراتیک و لیبرال جهان آن روزگار تأثیری ژرف بر جای نهاد و به مهم‌ترین منبع تدوین قانون اساسی آمریکا و اغلب دموکراسی‌های اروپایی بدل شد. منتسکیو پس از روح القوانین کتاب مشهور ملاحظاتی در باره علل عظمت و انحطاط رومیان را در سال ۱۷۳۴ تألیف کرد و باقی‌مانده عمر خود را در جدال فکری و قلمی با روحانیون و گرایش‌های استبدادی روزگار خود به سر آورد.

قوانین موجود را نسخ یا اصلاح می‌کند. به استناد قدرت دوم او به جنگ می‌پردازد یا صلح می‌کند، سفیر می‌فرستد یا سفیر می‌پذیرد، امنیت اجتماعی را برقرار می‌کند و علیه مهاجم اقدام می‌کند. بر طبق سومین قدرت او مجرمان را مجازات کرده یا در منازعات میان افراد قضاوت می‌کند. مورد اخیر را می‌توان قوه قضائیه و دومی را می‌توان صرفاً قوه مجریه حکومت نامید.

آزادی سیاسی شهروندان در حقیقت آسایش خاطری است که از برداشت هر فرد درباره امنیتش برمی‌خیزد. این آزادی مستلزم آن است که بنای دولت به گونه‌ای گذاشته شود که در آن هیچ‌کس از دیگری وحشی نداشته باشد.

هنگامی که قوای مقننه و مجریه هر دو در اختیار یک نفر یا یک گروه از حاکمان باشند، آزادی امکان پذیر نخواهد بود؛ زیرا این نگرانی وجود خواهد داشت که آن فرمانروای مطلق یا گروه، قوانینی مستبدانه وضع کنند و آنها را به شیوه‌ای ظالمانه به اجرا بگذارند.

همچنین در صورتی که قوه قضائیه از قوای مجریه و مقننه مجزا نباشد باز هم آزادی ممکن نخواهد بود. زیرا نظام قضایی اگر به قوه مقننه وابسته باشد، زندگی و آزادی‌های شهروندان تحت کنترل‌های مستبدانه خواهد بود؛ چرا که قاضی نقش قانون‌گذار را نیز برعهده خواهد داشت. اگر نظام قضایی به قوه مجریه وابسته شود، ممکن است قاضی به خشونت و سرکوب دست بزند.

اگر یک شخص یا یک گروه، چه از نجیب‌زادگان و چه از مردم [عادی]، کنترل هر سه قوه را در دست داشته باشد، یعنی قانون وضع کند، قوانین را اجرا کند و در دعوی کیفری یا اختلافات افراد به قضاوت بپردازد، همه چیز نابود خواهد شد. اکثر سلطنت‌های اروپایی از دولتی میانه رو برخوردارند، زیرا حاکمی که دو قوه اول را در دست دارد، معمولاً قوه سوم را به رعایای خود واگذار می‌کند. در سرزمین ترکان که هر سه قوه در اختیار سلطان است، رعایا به خشن‌ترین طرز سرکوب می‌شوند.

در جمهوری‌های ایتالیا که این سه قوه متحد هستند، نسبت به حکومت‌های سلطنتی ما آزادی‌های کمتری وجود دارد. در نتیجه دولت‌های آنان مجبورند برای حفظ خود به روش‌های خشونت آمیز شبیه حاکمیت ترک‌ها دست بیاورند؛ شاهد این امر، تفتیش‌کنندگان عقاید و دهان مجسمه شیر است که خبرچینان می‌توانند در تمام ساعات روز تهمت‌های خود را درون آن بیان‌ازند.

مطمئناً این شرایط برای رعایای نگون‌بخت آن جمهوری‌ها بسیار ناگوار است. همان گروه حاکمانی که قدرت اجرای قوانین را دارند، قدرت قانون‌گذاری را نیز

به خود داده‌اند. آنها می‌توانند با تصمیمات خود حکومت را غارت کنند؛ همچنین از طریق قدرت قضایی می‌توانند با هر قضاوت خود شهروندان را به نابودی بکشانند. آنجا همه قدرت در یک بدنه خلاصه شده است؛ هر چند هیچ‌گونه نشان بیرونی از تمایل به استبداد وجود ندارد، مردم هر لحظه تاثیرات آن را حس می‌کنند. از این رو است که بسیاری از حاکمان در اروپا که برای دستیابی به قدرت مطلقه تلاش می‌کنند، به طور مداوم سعی در یک‌جا کردن تمام قوای حکومت در دستان خود دارند.

من باور دارم که اشرافیت موروثی در جمهوری‌های ایتالیایی دقیقاً همانند قدرت مطلقه حاکمان آسیایی نیست. تعدد حاکمان گاه قدرت حکومت را متعادل می‌کند؛ تمامی بدنه نجیب‌زادگان لزوماً همیشه در امور با یکدیگر موافق نیستند؛ محکمه‌های متفاوتی برپا می‌شوند که یکدیگر متعادل‌تر می‌کنند. در نتیجه در ونیز قوه قانون‌گذاری در اختیار شورای عالی، قوه مجریه در اختیار پراگادی و قوه قضائیه در اختیار کوآرانتیا است. اما تباهی در اینجا است که این محکمه‌های متفاوت همگی از اعضای یکسان تشکیل شده‌اند؛ به این معنا که تقریباً یک قوه هستند.

قدرت قضاوت نباید به مجلس سنا داده شود؛ بلکه باید مطابق با متن قانون در زمان‌های مشخصی از سال در اختیار افرادی از میان خود مردم قرار گیرد تا آنان محکمه‌ای برپا کنند که تنها تا زمان لازم برقرار باشد.

با این روش قدرت قضاوت در اختیار مطلق هیچ حکومت یا گروه خاصی نخواهد بود و دیگر آسیبی به انسان نخواهد رساند و همان‌طور که باید، نامریی خواهد شد. در این صورت دیگر مردم به صورت مداوم قضاوت را نخواهند دید و ترس آنان از مقام قضاوت خواهد بود، نه از حاکم.

در اتهامات سنگین و ذاتاً مجرمانه، مناسب است که متهم بر اساس قانون به نحوی و تا حدی حق انتخاب قضاوت خود را داشته باشد؛ یا دست کم بتواند برخی از آنان را نپذیرد، به شکلی که قضاوت بازمانده انتخاب خود او محسوب شوند.

دو قوه دیگر را می‌توان در اختیار حاکمان یا گروه‌های دائم قرار داد؛ زیرا آنها در مورد فرد شهروندان تصمیم نمی‌گیرند؛ یکی از آنها اراده عمومی حکومت است و دیگری اجرای آن اراده عمومی.

دادگاه‌ها باید متغیر باشند، اما نحوه قضاوت باید ثابت بماند و همیشه باید بر اساس متن مکتوب قانون باشد. زیرا اگر قضاوت بر اساس نظر شخصی قاضی باشد، مردم در جامعه‌ای زندگی خواهند کرد که هیچ‌گاه به درستی از وظایف و تعهدات خود آگاه نیستند.

همچنین بهتر است قضات از طبقه یا صنف اجتماعی خود متهم باشند؛ تا متهم تصور نکند در دست افرادی که با او همدردی نمی کنند گرفتار شده است. اگر قانون‌گذار حق زندانی کردن شهروندان را به قوه مجریه بدهد، آزادی از بین خواهد رفت؛ تنها در صورتی می توان شهروندان را بازداشت کرد که متهم به جرم مهمی باشند؛ در غیر این صورت از آنجا که تنها قانون بر آنان حکومت می کند، باید آزاد باشند.

اما اگر قوه قانون‌گذار مظنون شود که یک یا برخی از اعضای این قوه در حال توطئه‌ای مخفیانه علیه حکومت یا همکاری با دشمن خارجی هستند، ممکن است برای مدتی کوتاه و محدود به قوه مجریه اجازه زندانی کردن افراد مشکوک را بدهد؛ در آن صورت این افراد تنها برای مدت کوتاهی آزادی خود را از دست می دهند تا زمانی که بتوانند آن را مجدداً برای همیشه به دست آورند. و این تنها روش منطقی است که می تواند جایگزین حکومت‌های استبدادی افوری یا حکومت مفتشان عقاید در ونیز باشد.

از آنجا که در یک کشور آزاد، هر فرد که آزاد تلقی می شود باید حاکم بر مقدرات خود باشد، قوه قانون‌گذار نیز باید از کلیت مردم تشکیل شود؛ اما چون این امر در کشورهای بزرگ غیر ممکن است و در کشورهای کوچک دچار مشکلات زیادی می شود، بهتر است که مردم اموری را که خود از انجام آن ناتوان هستند از طریق نمایندگان‌شان انجام دهند.

ساکنان یک شهر خاص بسیار بهتر از ساکنان نقاط دیگر با منافع خود آشنا هستند و هر فرد بهتر از باقی هموطنان، از توانایی‌های همسایه خود آگاهی دارد. در نتیجه اعضای قوه مقننه نباید از کلیت ملت انتخاب شوند؛ بلکه بهتر است در هر محل خاص نماینده‌ای توسط اعضای همان محل انتخاب شوند.

مزیت بزرگ نمایندگان، توانایی آنان در مطرح کردن موضوعات اجتماعی است. مردم به تنهایی به هیچ‌وجه ظرفیت این کار را ندارند که این امر یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های دموکراسی محسوب می شود.

همان‌طور که در شورای آلمان تجربه می شود، به هیچ‌وجه لازم نیست نمایندگانی که دستورات کلی را از موکلان خود دریافت کرده‌اند برای هر موضوع خاص منتظر راهنمایی از سوی مردم باشند. درست است که در آن صورت سخنان نمایندگان را می توان صدای ملت خواند، اما از سوی دیگر این امر می تواند موجب تأخیرات بی‌شماری شود؛ زیرا به هر نماینده قدرت کنترل مجلس را می دهد و در موارد اضطراری و فوری می تواند به خاطر یک فرد، چرخ دولت را متوقف کند.

همان‌طور که آقای سیدنی به خوبی بررسی کرده است، وقتی که نمایندگان مانند هلند از طرف توده مردم انتخاب شوند، آنها موظف به پاسخ‌گویی به موکلان خود هستند؛ اما این امر در انگلستان که بخشی از نمایندگان از سوی شهرهای کوچک انتخاب می‌شوند متفاوت است.

تمامی ساکنان مناطق مختلف باید حق رأی دادن برای انتخاب نماینده را داشته باشند، مگر در موارد خاصی که اراده‌ای از خود نداشته باشند.

یکی از ایرادات بزرگ جمهوری‌های باستانی این بود که مردم مستقیماً حق تصمیم‌گیری در برخی امور را داشتند؛ مثلاً درخواست اعدام که کاملاً خارج از توانایی آنها است. مردم غیر از انتخاب نمایندگان که برعهده آنها است، نباید هیچ نقشی در دولت داشته باشند؛ زیرا اگرچه ممکن است که عده معدودی بتوانند ظرفیت‌های افراد را تشخیص دهند، ولی عموماً هر کس می‌تواند ادراک کند آیا فردی را که انتخاب می‌کند از سایر افراد شایسته‌تر است یا خیر.

همچنین هیچ‌کس از نمایندگان نباید برای اتخاذ تصمیمات اجرایی انتخاب شود؛ زیرا برای آن واجد شرایط نیست؛ اما آنان صلاحیت تصویب قوانین یا نظارت بر اجرای درست قانون را دارند؛ زیرا این امر مناسب با توانایی‌های آنها است و هیچ‌کس بهتر از آنان نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

در کشور همیشه افرادی وجود دارند که از طریق موقعیت تولدی [مثلاً طبقه اجتماعی خانواده] ثروت یا افتخارات [خانوادگی و قبیله‌ای] دارای تمایز هستند. اگر آنان مانند مردم عادی تلقی شده، به آنان حق رأی برابر با بقیه داده شود؛ در این صورت آزادی عمومی برای آنان ماند بردگی خواهد بود و دلیلی برای حمایت از این آزادی نخواهند دید؛ زیرا بیشتر مصوبه‌ها علیه آنان خواهد بود. در نتیجه سهم آنان از قانون‌گذاری باید متناسب با امتیازات دیگر آنان در کشور باشد؛ که این امر تنها زمانی اتفاق می‌افتد که آنان بدنه‌ای را برای نظارت بر قانون‌شکنی‌های مردم تشکیل دهند؛ همان‌طور که مردم حق دارند در برابر هرگونه تجاوز به حقوق شان مبارزه کنند.

در نتیجه قوه مقننه هم متعلق به گروه نجیب‌زادگان است و هم به نماینده توده مردم است و هرکدام باید به طور مستقل مجالس خود را برپا کنند و حافظ منافع ویژه خود باشند.

از این قوای سه‌گانه، قوه قضائیه به یک معنا وجود خارجی ندارد. در نتیجه تنها دو قوه باقی می‌ماند که آنان نیز به یک قدرت هماهنگ‌کننده نیاز دارند. برای این امر، نهاد قانون‌گذار متشکل از نجیب‌زادگان بسیار مناسب است.

مجلس نجیب‌زادگان باید موروثی باشد. زیرا اولاد ذات خود این چنین است؛ و دوم این که باید میل قابل توجهی به حفظ امتیازات برای اعضای آن وجود داشته باشد؛ زیرا این امتیازات ذاتا مورد برانگیخته شدن حسادت و نفرت عموم هستند و طبیعتا در یک کشور آزاد همیشه در معرض خطر قرار دارند.

اما از آنجا که یک قدرت موروثی ممکن است وسوسه شود فقط منافع ویژه خود را پیگیری کرده، از منافع مردم را غفلت کند؛ همچنین ممکن است بتوان با فاسد کردن نجیب‌زادگان امتیازاتی به دست آورد، آنان غیر از قدرت امتناع از پذیرش مصوبات نباید هیچ‌گونه سهم دیگری در قانون‌گذاری و تصویب قانون داشته باشند.

منظور من از قدرت تصویب قانون، وضع کردن قانون به اختیار خودشان و یا اصلاح آنچه دیگران وضع کرده‌اند است. منظور از قدرت نپذیرفتن مصوبات، حق رد کردن و لغو قوانینی است که مجلس دیگر تصویب کرده است؛ که این همان قدرت تریبون‌ها در روم باستان است. با این که فرد دارای امتیاز رد کردن، در حقیقت حق تأیید کردن را هم دارد، اما موافقت او، در واقع تنها اعلام این موضع است که او قصد از حق خود برای نپذیرفتن قانون، سوء استفاده کند.

قدرت اجرایی باید در اختیار یک پادشاه باشد؛ زیرا این شاخه دولت که به سرعت عمل نیاز دارد بهتر است که تحت نظارت یک نفر باشد تا یک گروه؛ اما از سوی دیگر بهتر است هر امر مرتبط با قوه قانون‌گذار، تحت نظارت عده‌ی زیادی باشد.

اما اگر پادشاهی وجود نداشته باشد و قوه اجرایی در اختیار تعداد مشخصی از افراد در درون نهاد قانون‌گذاری قرار گیرد، آزادی به پایان خواهد رسید؛ زیرا این دو قوه با یکدیگر ترکیب خواهند شد و افراد می‌توانند و همیشه خواهند توانست که همزمان در هر دو قوه سهم داشته باشند.

اگر نهاد قانون‌گذار برای مدتی طولانی جلسه‌ای نداشته باشد نیز آزادی از بین خواهد رفت. زیرا در این صورت دو امکان طبیعی وجود دارد: یا دیگر هیچ مصوبه قانونی وجود نخواهد داشت و کشور دچار پریشانی و آشوب می‌شود؛ یا این که این مصوبات به دست قوه اجرایی خواهد افتاد که آنها را به قوانین مطلق تبدیل خواهد کرد.

اما نیازی نیست که نهاد قانون‌گذاری همیشه در حال تشکیل جلسه باشد. این امر هم برای نمایندگان طاقت‌فرسا خواهد بود و هم موجب افزایش شدید مسئولیت‌های قوه اجرایی می‌شود؛ زیرا هم باید به بدنه خود توجه کند، هم از امتیازات خود دفاع

کند و هم از حق خود برای اجرای قوانین.

همچنین اگر قرار باشد که نهاد قانون‌گذاری مستمر بماند ممکن است لازم شود که به جای اعضای متوفی نمایندگان جدیدی جایگزین شوند. زمانی که قانون‌گذاران جایگزین یکدیگر می‌شوند، مردمی که نسبت به نمایندگان کنونی نظر منفی دارند، ممکن است به نماینده بعدی کمی امیدوار شوند؛ اما اگر اعضای قوه مقننه تغییر نکنند، وقتی مردم یکبار فساد را در آن مشاهده کنند دیگر هیچ امیدی به قوانین تصویب شده در آن نخواهند داشت؛ و طبیعتاً یا ناامید و یا دچار رخوت و بی‌تفاوتی خواهند شد.

نهاد قانون‌گذار نباید در درون خود [بدون رعایت قوانین مربوط به آیین کار] جلسه داشته باشد. زیرا نمایندگان تنها زمانی قدرت قانونی برای تصمیم‌گیری دارند که در جلسه [تشکیل شده بر اساس مقررات و آیین کار] حاضر شده باشند. همچنین اگر جلسات با شرکت اکثریت قاطع اعضا تشکیل نشود، مشخص نخواهد بود قانون‌گذار حقیقتی کدام بخش است: آن بخش غایب، یا بخشی که تشکیل جلسه داده است.

و اگر پایان دوره کاری نمایندگان، نه با اتمام مدت زمان مشخص، بلکه با تصمیم خبی نمایندگان در انحلال آن باشد، ممکن است آنان هیچ‌گاه چنین تصمیمی نگیرند، که امری بسیار خطرناک خواهد بود؛ زیرا ممکن است زمانی پیش بیاید که قوه مقننه قصد مسلط شدن بر قوه مجریه را داشته باشد [و بخواهد با منحل نکردن خود و استمرار دوره کاری نمایندگان به این هدف نائل شود]. به علاوه برخی فصول برای گردهمایی اعضای قوه مقننه مناسب‌تر است؛ در نتیجه بهتر است [برای نظارت متقابل قوا بر یکدیگر] قوه مجریه زمان جلسات و مدت دوره نمایندگی در قوه مقننه را بر اساس شرایط و مصالح کشور تنظیم کند.

اگر قوه مجریه حق [و ابزارهای قانونی لازم برای] جلوگیری از دست‌درازی‌های قوه مقننه را نداشته باشد، قوه مقننه تمایل به استبداد پیدا خواهد کرد و می‌تواند هر قدرت و اختیاری را که اراده کند، به خود اختصاص دهد و خیلی سریع قوای دیگر را نابود کند.

اما از سوی دیگر شایسته نیست که قوه مقننه حق متوقف کردن قوه مجریه را داشته باشد؛ زیرا قوه مجریه [به دلیل مسئولیت‌های اجرایی]، همواره محدودیت‌های خود را دارد و محدودتر کردن آن به مصلحت [کشور] نیست. همچنین قوه مجریه و تصمیمات اجرایی معمولاً به موضوعات مقطعی ارتباط دارند. در نتیجه قدرت تریبون‌های روم دچار نقص بود؛ زیرا نه تنها قانون‌گذاری را دچار وقفه می‌کرد،

بلکه موجب توقف بدنه اجرایی دولت نیز می‌شد و موجب کارشکنی‌های بسیار بود. با وجود این که قوه قانون‌گذار در یک کشور آزاد حق متوقف کردن قوه مجریه را ندارد، باید و بهتر است که ابزارهایی برای بررسی نحوه اجرای قانون مصوب خود را در اختیار داشته باشد؛ این امتیازی است که چنین دولتی نسبت به دولت‌های کُرت و اسپارتا خواهد داشت؛ جایی که در آن کازمی‌ها و افوری‌ها به هیچ وجه پاسخ‌گوی اعمالشان نبوده‌اند.

البته موضوع این نظارت قوه مقننه بر قوه مجریه هر چه که باشد، نهاد قانون‌گذاری نباید حق احضار افراد و همچنین قضاوت در مورد رفتار صاحب‌منصبان قوه مجریه را داشته باشد. مدیران اجرایی باید مورد احترام باشند؛ زیرا همان‌طور که برای مصلحت کشور لازم است قوه مقننه مستبدانه رفتار نکند، به همین صورت نیز اگر مدیران قوه مجریه، از طرف نمایندگان مجلس متهم یا محاکمه شوند آزادی از بین خواهد رفت.

در چنین شرایطی کشور دیگر سلطنتی نخواهد بود، بلکه نوعی از جمهوری است و البته دولت آزادی نخواهد بود. اما فردی که قوه اجرایی را در اختیار دارد، بدون مشاوران بد از قدرت سوء استفاده نخواهد کرد. آری این مشاوران به دلیل مسئولیتی که دارند از حمایت قانون برخوردار هستند، در عین حال اما می‌توان [بلکه باید در صورت ورود اتهامی به آنان] ایشان را محاکمه و [در صورت اثبات وقوع تخلف یا جرم] مجازات کرد؛ این امتیازی است که این نوع دولت نسبت به نیدوس‌ها دارد که قانون‌شان اجازه نمی‌داد امیمان‌ها، حتی پس از اتمام حکومت شان بازخواست شوند؛ و این مصونیت باعث می‌شد هیچ‌گاه زیان‌ها و آسیب‌های رسیده به مردم جبران نشود.

در مورد قوه قضائیه قاعده کلی آن است که نباید به هیچ بخشی از قوه مقننه وابسته شود [و استقلال خود را از کف دهد]، اما برای این امر سه استثنا وجود دارد که به شرایط و منافع خاص گروه متهم شده بستگی دارد.

بزرگان همیشه مورد حسد و کینه عوام هستند و اگر توسط مردم محاکمه شوند، ممکن است [از محاکمه منصفانه محروم مانده] از تصمیم نادرست قاضی خود زیان ببینند؛ همچنین امکان دارد آنان حتی از امتیازاتی که بدکارترین رعایا نیز در کشور آزاد از آنها برخوردارند، مانند محاکمه شدن به وسیله گروهی از طبقه خود، محروم شوند. به همین دلیل نجیب‌زادگان نباید در دادگاه‌های عمومی قضایی محاکمه شوند، بلکه باید توسط بخشی از قوه مقننه، مرکب از افراد هم سطح خود آنان، محاکمه شوند.

از سویی ممکن است قانون بسیار دقیق [و عادلانه] باشد، در عین حال ممکن است گاه نامناسب [و ناکارآمد] و حتی در مواردی بسیار ناعادلانه یا خشن باشد. اما همان‌طور که تا کنون مشاهده کرده‌ایم، قضات کشور تنها دهان‌هایی برای بازگو کردن الفاظ قانون هستند و خود ذهنی منفعل دارند و [از توجه به اهداف متعالی قانون] ناتوان هستند. در نتیجه آن بخش از قوه مقننه که اندکی پیش‌گفتیم برای موضوع دیگری ضروری است، در اینجا نیز مهم است و باید به نفع [روح و غایت نهایی] قانون از بالاترین قدرت برای صدور حکم برخوردار شود.

همچنین ممکن است شهروندی که وظیفه مدیریت امور جامعه به او سپرده شده، در رعایت و حفاظت از حقوق مردم مرتکب تخلف و آلوده به جرمی شود که قضات عادی یا نمی‌توانند یا نمی‌خواهند وی را مجازات کنند. اما [باید توجه داشت] که قاعده کلی آن است که قوه مقننه نمی‌تواند فردی را محاکمه کند، بویژه در مواردی که یک سوی آن شاکیان یا همان مردم هستند؛ قوه مقننه تنها می‌تواند مواخذه کند. اما این مواخذه را باید در کدام دادگاه پیگیری کند؟ آیا باید از منزلت خود دست کشیده، به دادگاه‌های عادی - که پایین‌تر از قوه مقننه محسوب می‌شوند- مراجعه کند؟ آیا باید موضوع را در همان دادگاه‌هایی مطرح کند که از مردم عادی تشکیل شده، طبیعتاً به شاکی قدرتمند گرایش دارند؟ خیر. برای [صیانت از منزلت قوه مقننه و] محافظت از کرامت افراد و امنیت رعایا، آن بخش قانون‌گذار که نمایندگی مردم را بر عهده دارد، باید اتهامات را نزد آن بخش دیگر قوه قانون‌گذار که نمایندگی نجیب‌زادگان را بر عهده دارد و دارای منافع مشترکی با آنها نیست، مطرح کند.

در اینجا چنین دولتی امتیاز دیگری نسبت به جمهوری‌های باستانی - که در آنها مردم هم نقش قاضی و هم نقش شاکی را بر عهده داشتند- دارد. در پی آنچه که گفته شد قوه مجریه باید از رهگذر حق رد کردن مصوبات، سهمی در قانون‌گذاری داشته باشد؛ در غیر این صورت به سرعت حقوق خود را از دست خواهد داد. البته اگر قوه مقننه هم بخشی از دولت را در اختیار گیرد نیز چنین اتفاقی خواهد افتاد. اگر حاکم [که بالاترین مقام در قوه مجریه است مانند نمایندگان یعنی اعضای] قوه قانون‌گذاری، قدرت تصویب قانون داشته باشد، آزادی تبا خواهد شد. اما ضروری است که از طریق حق رد کردن مصوبات نمایندگان، سهمی در قوه مقننه داشته باشد تا بتواند از حقوق خود محافظت کند.

دلیل تغییر حکومت روم همین بود که نه سنا، نه متصدی قوه مجریه، نه حاکمان رده‌های پایین‌تر، هیچ‌کدام حق رد کردن مصوبات را نداشتند و این حق تنها در

دست مردم بود. در اینجا چهارچوب بنیادین دولت نهفته است. نهاد قانون‌گذار از دو بخش تشکیل می‌شود که هر یک دیگری را از طریق حق رد کردن مصوبات، کنترل می‌کند. هردوی آنها توسط مجریه محدود می‌شوند و قوه مجریه نیز توسط قوه مقننه محدود می‌شود.

این سه قوه به صورت طبیعی باید دچار عدم تحرک و رکود شوند، اما از آنجا که حرکت و پیشرفت لازمه امور بشر است آنها ناگزیرند که پویایی و تحرک داشته باشند، اما تنها از طریق هماهنگی با یکدیگر.

از آنجا که قوه مجریه جز حق رد کردن مصوبات، هیچ نقش دیگری در قوه مقننه ندارد، نباید سهمی در مناظرات عمومی داشته باشد. حتی ضروری نیست که این قوه موضوعی را پیشنهاد کند، زیرا همیشه حق رد مصوبات را دارد و می‌تواند تصمیمات مخالف نظرش را نپذیرد.

در برخی از کشورهای باستانی که مردم مناظرات عمومی داشتند طبیعی بود که قوه مجریه نیز موضوعاتی را پیشنهاد و در برابر مردم به مناظره بگذارد، در غیر این صورت مصوبات مردم موجب سردرگمی بسیاری می‌شد.

اگر بدون جلب موافقت عمومی، قوه مجریه تصمیم بگیرد مالیات و عوارض بیشتری از مردم دریافت کند، چنین تصمیمی با آزادی [مردم و نمایندگان] تعارض خواهد شد، زیرا در مهم‌ترین موضوعی که بر عهده قوه مقننه است، قوه مجریه نقش قانون‌گذار را ایفا کرده است.

از سوی دیگر اگر قوه قانون‌گذار بودجه را نه به صورت سالانه، بلکه برای همیشه تعیین کند، احتمالاً اقدامی علیه آزادی خود مجلس خواهد بود؛ زیرا دیگر دولت به این قوه وابستگی نخواهد داشت. اگر واگذاری کنترل نیروهای نظامی به قوه مجریه به جای هر سال، برای همیشه تصویب شود نیز همان نتیجه را به دنبال خواهد داشت. برای جلوگیری از سرکوب مردم به دست قوه مجریه لازم است قوای نظامی‌ای که در اختیار قوه مجریه هستند از مردم تشکیل شده باشند و روحیه‌ای مردمی بر آنها حاکم باشد، همان‌طور که در روم دوران ماریوس چنین بود. برای رسیدن به این هدف تنها دو راه وجود دارد: یا فردی که در ارتش شاغل است چنان ثروتمند باشد که مجبور به پاسخ‌گویی نسبت به رفتار خود در برابر سایر شهروندان باشد [و دارایی او امکان جبران خسارات احتمالی به دیگران را فراهم کند] و همان‌طور که در روم مرسوم بود نظامیان تنها به مدت یک سال در ارتش خدمت کنند؛ یا اگر نیاز به ارتشی دائمی وجود دارد باید عموماً از پست‌ترین و بدکارترین بخش ملت تشکیل شود و قوه مقننه هر زمان که بخواهد حق منحل کردن آن را داشته باشد؛

سربازان باید در میان سایر مردم زندگی کنند و هیچ‌گونه اردوگاه، سربازخانه، یا قلعه مجزایی نداشته باشند.

زمانی که یک ارتش شکل گرفت نباید بر قوه مقننه متکی باشد، بلکه باید از قوه مجریه دستور گیرد؛ این امر ریشه در طبیعت ارتش دارد که بیشتر به کنش می‌پردازد تا رایزنی.

طبیعت انسان ارزش بیشتری برای شجاعت در مقابل بزدلی قائل است و همچنین برای فعالیت در برابر رکود و برای قدرت در برابر مشورت. در نتیجه ارتش همیشه از مجلس سنا متنفر خواهد بود و به افسران و فرماندهان خود احترام خواهد گذاشت. آنها طبیعتاً دستورات بدنه‌ای از اشخاص «بزدل» را خوار می‌شمارند و آنان را شایسته فرماندهی نمی‌دانند. پس به محض وابستگی کامل نیروها به نهاد قانون‌گذاری، وضعیت به حکومت نظامی تبدیل خواهد شد. اگر در طول تاریخ مواردی بر خلاف این امر وجود دارد، تنها به دلیل شرایط غیرعادی است. مثلاً این که بین ارتش همیشه تفرقه ایجاد می‌شده است، یا این که آن ارتش از چند گروه نظامیان که هر کدام متعلق به منطقه خاصی بوده‌اند تشکیل می‌شده است، یا این که پایتخت بسیار قدرتمند بوده است و به صورت طبیعی تحت حفاظت بوده، نه این که توسط سربازان و نیروهای دائم مراقبت نمی‌شده است. به عنوان مثال هلند هنوز از وینز امن تر است؛ زیرا ارتش در شهرهایی مستقر است که خود توانایی تغذیه ارتش را ندارند و خوراک آنان به صورت مقطعی برایشان فرستاده می‌شود. بنابراین دولت هلند می‌تواند نیروهای شورشی را غرق کند یا آنها را دچار قحطی و گرسنگی کند. با مطالعه رساله شایان تقدیر تاکیتوس درباره رسوم ژرمن‌ها متوجه می‌شویم که انگلیسی‌ها ایده دولت سیاسی خود را از این ملت گرفته‌اند و این نظام کارآمد ابتدا در آلمان سرسبز ابداع شده است.

از آنجا که تمام امور انسانی روزی به پایان می‌رسد، کشوری که ما از آن صحبت می‌کنیم نیز روزی آزادی خود را از دست خواهد داد و نابود خواهد شد. آیا این اتفاق برای روم، اسپارت و کارتاژ نیافتاده است؟ این اتفاق زمانی می‌افتد که قوه مقننه از قوه مجریه فاسدتر باشد.

من اینک قصد بررسی این را ندارم که آیا انگلیسی‌ها از این آزادی لذت می‌برند یا خیر. برای منظور من توجه به این نکته کافی است که این آزادی از طریق قوانین آنان استقرار یافته است؛ برای من همین موضوع کفایت می‌کند.

همچنین قصد ندارم که دولت‌های دیگر را کم ارزش کنم یا بگویم که این آزادی سیاسی گسترده باید موجب نگرانی کسانی که سهم میانگینی از آن دارند،

باشد. وقتی که معتقدم حتی بهترین دلایل همیشه مطلوب نیستند و مصلحت انسان عموماً در میانه قرار دارد نه در نهایت‌ها، چطور ممکن است چنین قصدی داشته باشم؟

هارینگتون نیز در اوشیانا منتهای آزادی ممکنى که چهارچوب کشور اجازه آن را می‌دهد بررسی کرده است. اما درباره او باید گفت که متأسفانه او به جای این‌که به دنبال درک ماهیت آزادی واقعی باشد خود را به جستجوی یک آزادی تخیلی مشغول کرده است؛ در حقیقت او با این‌که سرنوشت بی‌زانس را دیده، دست به ساختن یک کلیسای جهانی زده است.

